

ایمان در اندیشه اشعری

محمد رضا باغبانزاده*
عین الله خادمی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۲۱

چکیده

در دیدگاه ابوالحسن اشعری، «ایمان» در لغت به معنای تصدیق و در اصطلاح عبارت است از تصدیق به وجود خداوند، پیامبران، و اوامر و نواهی او. از نظر اشعری، تنها تصدیق رکن ایمان است و اقرار زبانی و عمل به اعضاء از فروع ایمان محسوب می‌شوند که از حوزه مفهومی ایمان خارج است. او، در تبیین این دیدگاه، ایمان را دست‌خوش زیادت و نقصان دانسته است. همچنین وی اعتقاد داشته که ایمان باید مبتنی بر دلیل باشد؛ زیرا از نظر وی، معرفت مقدم بر ایمان است و ایمان ثمره آن است. بنابراین ایمان مقلد را مقبول نمی‌دانست؛ زیرا مقلد، اولین واجب، یعنی معرفت خدا، را کسب نکرده است. در حوزه اختیار انسان نیز اشعری بر این باور بود که خداوند، افعال انسان را می‌آفریند و انسان فعل مخلوق خدا را کسب می‌کند و انسان در اتیان و یا عدم آن، فاقد اختیار است. وی بین ایمان و اسلام تفاوت قائل بود و ایمان را صرف تصدیق می‌دانست که جایگاهی در قلب دارد اما اسلام، ترکیبی از قول - یعنی شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر - و عمل است.

واژگان کلیدی

ایمان، تصدیق، تقلید، عمل، ابوالحسن اشعری

Baghbanzadeh@gmail.com

* دانشجوی دکتری مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم
(نویسنده مسئول)

E_khademi@ymail.com

** دانشیار گروه فلسفه و حکمت، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

مقدمه

مکتب فکری اشعری، که توسط ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (م. ۳۲۴ هجری) پس از کناره‌گیری از مکتب عقل‌گرای افراطی معتزله پی‌ریزی شد، با اقبال چهره‌های برجسته‌ای نظیر قاضی ابوبکر باقلانی، امام محمد غزالی، عبدالکریم شهرستانی، امام فخر رازی، قاضی عضدالدین ایجی، سعدالدین تفتازانی مواجه گردید؛ و به عنوان یکی از نافذترین و قوی‌ترین مکاتب کلام اسلامی درآمد، که آثار ارزشمندی نیز در حوزه تفکر کلامی پدید آورد. در بحث ایمان، اشعری با پرداخت منظم و نیز بسط مباحث آن در ضمن فروع بسیار، ویژگی خاصی به این مکتب فکری داده است. در مکتب کلامی اشعری، مسائلی چون تفاوت معرفت و تصدیق، ایمان مقلد، امکان افزایش و کاهش ایمان، نحوه ارتباط عمل و ایمان، و اختیاری یا غیراختیاری بودن آن، به شکل دقیق‌تری پرداخته شده است.

در این پژوهش، سعی داریم چیستی ایمان را از منظر ابوالحسن اشعری بررسی کنیم و در این باره، پرسش‌های زیر را بررسی و تحلیل خواهیم کرد: معنا و ماهیت ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری چیست؟ ابوالحسن اشعری ایمان تقلیدی را چگونه تبیین کرده است؟ مقومات ایمان از منظر ابوالحسن اشعری چیست؟ از نظر ابوالحسن اشعری، معرفت نسبت به ایمان از چه جایگاهی برخوردار است؟

۱. معناشناسی ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری

۱-۱. معنای لغوی ایمان

ابوالحسن اشعری، در آثار کلامی خود، درباره معنا و مفهوم «ایمان» به بحث و بررسی پرداخته است (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۲۲؛ همو، بی‌تألیف، ج ۱، ص ۲۹۳؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۲۰). بدین منظور، وی با استناد به آیات «قرآن کریم»، به تبیین معنای لغوی ایمان مبادرت کرده است. با توجه به آیه «وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (یوسف / ۱۷) که در آن، خداوند از احوال برادران یوسف خبر داده، اشعری «مؤمن» را به معنای «مصدق» دانسته است. استدلال او در توجیه این تفسیر چنین است: خداوند، پیامبر را به زبان قوم خود فرستاده (ابراهیم / ۴) و آن، زبان عربی آشکار است (شعراء / ۱۹۵). بنابراین برای شناخت معنای لغات «قرآن» باید به عرف اهل لغت عربی مراجعه کرد. در

زبانی که خداوند «قرآن» را بر اساس آن نازل کرده، «ایمان» به معنای «تصدیق» است. از این رو، اشعری معنایی خارج از معنای لغوی «ایمان» - که «قرآن» آن را به معنای تصدیق دانسته - برای آن فرض نمی‌کند.

۲-۱. معنای اصطلاحی ایمان

اشعری، با بیان دلایلی که ذکر کردیم، بر این باور است که دلالت‌های شرعی الفاظ، از دلالت‌های عرفی آن جدا نیست و الفاظ موجود در «قرآن»، هر چند کاربردهای اصطلاحی داشته باشند، معنای لغوی خود را حفظ می‌کنند (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۷۵). در نظر اشعری، معنای اصطلاحی «ایمان»، تصدیق خداوند است؛ و به عقیده وی، حقیقت ایمان، تصدیق است (نک: تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۱۸). اشعری، ایمان را عبارت از تصدیق وجود خداوند و پیامبران و امر و نهی‌های خداوند که به وسیله پیامبران بر بشر فرود آمده، دانسته است. این تصدیق، به معنای شهادت دادن به حقایق واقعی آشکار شده و پذیرفتن آن واقعیت است (اشعری، بی‌تاب، ج ۱، ص ۱۰۸). از این رو، وی بر این عقیده بود که چون ایمان، تنها تصدیق به خداوند است، فاسق از اهل قبله است؛ و چون ایمان دارد، مؤمن است؛ اما چون گرفتار فسق و گناه کبیره است، فاسق خوانده می‌شود. اشعری، در توضیح بیان خود گفته است:

«زیرا اگر فاسق نه مؤمن باشد و نه کافر، نه از سوی او کفری خواهد بود و نه ایمانی، و نه موحد خواهد بود و نه ملحد، نه دوست‌دار و نه دشمن. پس چون این امر محال است، آن نیز محال خواهد بود که فاسق - چنان‌که معتزله گفته‌اند - نه مؤمن باشد و نه کافر. همچنین اگر پیش از ارتکاب فسق، فاسق به واسطه باور به توحید مؤمن بوده است، ارتکاب زنا از سوی او پس از آن‌که هنوز به توحید عقیده دارد، نام این ایمان را که هنوز از او جدا نشده از میان نخواهد برد.» (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۲۲)

اشعری در پاسخ به این پرسش ضمنی که متعلق این تصدیق چیست و مؤمن چه چیزی را با قلب خود تصدیق می‌کند؟ چنین پاسخ داده است که ایمان، تصدیق رسول و ما جاء به است؛ و ضمن تفکیک ایمان به دو متعلق، متعلق اولیه آن را تصدیق رسول، و متعلق ثانوی ایمان را سایر امور دینی دانسته که به دنبال تصدیق رسول تحقق می‌یابند (اشعری، بی‌تالف، ص ۲۹۲).

۳-۱. تبیین معنای تصدیق در مقوله ایمان

در نظر اشعری، ایمان به معنای تصدیق است؛ و وی در معنای لغوی و اصطلاحی این واژه، به همین معنا نظر داشته است. اما «تصدیق» از دیدگاه او به چه معناست؟ هر چند با تتبع در آثار اشعری، به تعریف دقیقی از تصدیق دست نمی‌یابیم؛ اما تلقی اشاعره و برجستگان مکتب او از مفهوم «تصدیق» آن است که آن، برخلاف معنای علم و تصدیق منطقی - که در مقابل تصور است - می‌باشد؛ زیرا علم چیزی است که با آن تصدیق به دست می‌آید؛ همانند اهل کتاب که پیامبر (ص) و ابنای او را می‌شناسند، اما به او ایمان نمی‌آورند (نک: تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، صص ۱۸۶ و ۲۱۸؛ کاکایی و حقیقت، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۵؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۵).

۲. معرفت و ایمان

از دیدگاه ابوالحسن اشعری، معرفت که مقدمه ایمان محسوب می‌گردد، هیچ اتکایی به عقل نداشته و کاملاً شرعی است، و خود عقل نیز مؤید از سوی شرع است؛ به این معنا که از نظر شرع، تأمل و اندیشه در معرفت خداوند واجب است و این معرفت، از سوی پیامبران و رسولان به جامعه انسانی عرضه شده و آنان راه شناخت خدا را به انسان‌ها نشان داده‌اند؛ البته نه آن‌سان که فلاسفه از راه وجود جواهر و اعراض بر وجود خدا استدلال کرده‌اند. پیامبر، مردم را به اندیشیدن در حادث بودن انسان و عالم دعوت می‌کند و از ره‌آورد آن است که انسان به وجود مُحدث پی می‌برد. خبر رسول است که می‌گوید: جهان با تمام اجزای خود نبوده و بعد به وجود آمده است؛ پس جهان به مُحدث و ایجاد کننده نیازمند است. اشعری، ضمن ردّ نظر فلاسفه و معتزله در کسب معرفت، چنین نوشته است:

«خبر رسول، دلالت بسیار روشن‌تر، ساده‌تر و قطعی‌تر بر وجود خدا دارد و نیازی به مقدمات سخت و غیر قطعی الحصول ندارد. از همین روست که سلف صالح ما، اهتمامی بسیار جدی به جمع اخبار رسول داشتند و برای طلب یک کلمه از رسول، سختی بسیار می‌کشیدند و حرص فراوان داشتند؛ چرا که خبر رسول، طریق معرفت به خدا را نشان می‌دهد و معرفت ما، از راه خبر رسول حاصل می‌شود؛ و نیز از همین روست که خدا به رسولش فرمود: «رسالت را به

پایان رساندی». و یا خود رسول فرمود: «من شما را در حالی ترک می‌کنم که مانند معرفت به تفاوت شب و روز، معرفت یافته‌اید». اگر قرار بود معرفت به خدا از راه دلیلی فلسفی باشد که نیاز به معارف جداگانه دارد، خدا و رسول، هیچ یک از بابت حصول آن خاطر جمع نبودند.» (اشعری، بی‌تألف، ص ۵۱)

برهانی که ابوالحسن اشعری برای اثبات وجود خدا مطرح کرده، همان شیوه رایج متکلمان است که از طریق استواری بنای عالم، بر وجود صانع استدلال می‌کنند. این روش، مشحون از آیات «قرآن» و روایات در مقدمات و نتایج است و این، دقیقاً بر خلاف فکر یونانی و راه‌های عقلانی فلاسفه است (بدوی، ۱۳۸۹، ج ۱، صص ۵۷۹-۶۰۱).

مباحثی از قبیل حدوث انسان و احوال او (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۸) و حدوث جواهر و اعراض (اشعری، بی‌تألف، ص ۳۳)، در اندیشه‌های اشعری پیرامون معرفت حق نقشی اساسی ایفا می‌کنند؛ در حالی که این شریعت است که راه حصول به این ادله را به عقل نشان می‌دهد. اشاعره، برای اثبات این مدعا، به آیاتی از «قرآن کریم» استناد می‌کنند. خداوند فرموده است: «ما عذاب نهند تا این که رسولی بفرستیم» (اسراء/ ۱۵).

آنان هر که را به سن بلوغ می‌رسد، مورد خطاب امر شرع برای معرفت خدا می‌دانند. دوانی، در شرح خود بر مذهب اشاعره، در خصوص وجوب شناخت خداوند به عنوان مقدمه عبادت نوشته است:

«اثبات این امر (وجوب تأمل و نظر در معرفت خداوند) بر مبنای مذهب اشاعره بدین نحو ممکن است که به اجماع همگان، عبادت خداوند واجب است، و عبادت را بدون شناخت معبود تصور نتوان کرد. بدین ترتیب، شناخت خداوند، مقدمه واجب مطلق است و واجب می‌باشد؛ و نیز از آن جا که این شناخت متوقف بر نظر و استدلال است، نظر و استدلال نیز واجب خواهد بود.»

(دوانی، ۱۳۲۲، ص ۶۸)

امام الحرمین جوینی، در مواجهه با این سؤال که اگر کسی بگوید: دلیل بر وجوب نظر و استدلال از نظر شرعی چیست؟ پاسخ داده است:

«دلیل این مطلب، اجماع مسلمین است بر وجوب معرفت خداوند؛ و نیز اتفاق آنان بر این که آن معرفت، از بزرگ‌ترین وسایل قرب به خداوند و از والاترین موجبات ثواب است.» (جوینی، ۱۳۶۰، ص ۳۰)

آیا از نظر ابوالحسن اشعری معرفت همان ایمان تلقی می‌گردد؟ در جواب باید گفت: ابوالحسن معرفت را ایمان نمی‌داند. وی ضمن توجه به معنای لغوی ایمان که تصدیق است و معنای نقیض آن که کفر محسوب می‌شود، بر این نکته مصر است که هیچ کدام در معنای علم و معرفت کاربرد نداشته و این، خود گویای تفاوت معنای ایمان و معرفت است (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۲۲). پیروان مکتب اشعری نیز با استناد به آیات «قرآن» درصدد تبیین نظر اشعری برآمده‌اند. مثلاً در کتاب خدا آمده است:

«کسانی که به ایشان کتاب آسمانی دادیم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، پیامبر را می‌شناسند و مسلماً گروهی از آنها، با آن‌که علم دارند، حقیقت را کتمان می‌کنند.» (بقره/ ۱۴۶)

و همچنین این فراز از کلام خداوند که فرمود:

«هنگامی که آیات روشن‌گر ما به سوی آن‌ها آمد، گفتند: این سحری آشکار است، و با آن‌که دل‌هایشان به آن یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.» (نمل/ ۱۳-۱۴)

بنا بر آیات ذکر شده، با آن‌که کفار علم و معرفت داشتند، به رسول و خدای او ایمان نیاوردند؛ زیرا ایمان، تصدیق و قبول آن چیزی است که رسول می‌آورد؛ ولی معرفت خالی از این معناست (پورمحمدی و سعیدی‌مهر، ۱۳۹۰، ص ۱۳). بنابراین معرفت، ایمان نیست؛ بلکه مقدمه ایمان است؛ و ایمان، ثمره و میوه معرفت محسوب می‌شود.

۱-۲. اعتبار ایمان تقلیدی و برهانی از نظر اشعری

از نظر اشعری، ایمان باید مبتنی بر دلیل باشد؛ و در صحت ایمان، اعتقاد برهانی و مبتنی بر دلیل لازم است. اشعری چنین تعلیم می‌داد که اگر کسی با تکیه بر گفتار دیگران به چیزی ایمان آورد، نه کافر است و نه مشرک؛ و لذا او را مؤمن نمی‌خواند (ایزوتسو، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱). بنابراین اشعری آن‌ها را مؤمن نمی‌شناخته و اطلاق اسم «مؤمن» را بر آن‌ها روا نمی‌دانسته؛ و از صحت ایمان مقلد، که خدا را با دلایل نمی‌شناسند، منع می‌کرده است. بغدادی، در این باره توضیح بیشتری داده و درباره عقیده اشعری نوشته است: کسی که به حق عقیده داشته باشد، با همین اعتقاد از کفر خارج شده است؛ چرا که کفر و اعتقاد به حق در توحید و نبوت، دو ضدند که با یکدیگر جمع نمی‌شوند؛ البته

تنها هنگامی شخص معتقد استحقاق عنوان ایمان را می‌یابد که عقیده حق در مورد حدوث عالم و توحید صانع آن و نیز در مورد صحت نبوت را با استناد به برخی از دلایل آن درک کرده و شناخته باشد؛ خواه آن‌که به خوبی بتواند دلیل خود را بیان کند یا نتواند چنین کاری انجام دهد. این، عقیده خاص اشعری است. به عقیده او، آن کس که بر اساس تقلید به حق معتقد شود، نه مشرک است و نه کافر؛ هر چند به طور مطلق مؤمن نامیده نمی‌شود (بغدادی، بی‌تا، ص ۲۵۵).

بنابراین اشعری به ایمان تقلیدی واقعی نمی‌نهد و اعتقاد تقلیدی را ایمان نمی‌نامد. از نظر او، تصدیق باید قائم بر ادله عقلی یا سمعی باشد. سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که آیا اساساً افرادی که بر اساس اعتقاد تقلیدی ایمان می‌آورند، مؤمن نامیده نمی‌شوند؟ و حکم ایمان افرادی که نتوانند آن را در قالب منطقی ارائه دهند و یا قادر به دفاع از عقاید خود نباشند چیست؟ تفتازانی - که متأثر از مکتب اشعری است - در توجیه آن اظهار می‌دارد: منظور اشعری این نیست که چنان فردی، واقعاً مؤمن نیست؛ بلکه از نظر او، چنین کسی ایمان قوی و کاملی ندارد. عبدالقاهر بغدادی نیز به تبیین دیدگاه اشعری پرداخته و گفته است: به عقیده اشعری، چنین شخصی به طور مطلق مؤمن نیست؛ زیرا با وجود تصدیق، چنین شخصی کافر نیست و چون ترک نظر و استدلال نموده، عصیان کرده است (تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۲۰). هر چند خود تفتازانی قائل است به این که اعتقاد مقلد، به دلیل این که واقعاً تصدیق است، ایمان است. وی، با تکیه بر ادله جمهور گفته است: ملاک تصدیق، یقین است که در مقلد هم وجود دارد؛ تصدیق متکی بر ثبات اعتقاد نیست، بلکه مبتنی بر یقین است؛ اما این که یقین مقلد ثبات ندارد و تغییر می‌پذیرد، مسئله دیگری است. در ادامه نیز نوشته است: حتی این احتمال وجود دارد که بگوییم: تصدیق معتبر در ایمان، متکی به یقین هم نیست، و در آن صورت، مقلد هم حقاً مؤمن است (تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۱۸).

۳. اسلام و ایمان

ابوالحسن اشعری، از نظر لغوی، به تغایر بین «اسلام» و «ایمان» حکم کرده و ضمن تعریف «اسلام» به تسلیم شدن و منقاد بودن، و «ایمان» به تصدیق و باور داشتن، آن دو را با هم یکی ندانسته است. از نظر وی، محال است که تصدیق کننده‌ای تسلیم نشده

باشد؛ یعنی ضرورتاً هر مؤمنی مسلمان است. ولی ممکن است تسلیم شونده‌ای مصدّق نباشد؛ یعنی به ظاهر مسلمان است اما در قلب خود ایمان ندارد. اشعری وجه تمایز دیگری نیز قائل شده و اسلام را به قول و عمل تعریف می‌نماید. از دیدگاه او، جایگاه ایمان در قلب و محل اسلام زبان و جوارح است؛ و شهادتین، نماز، زکات، و حج، برابر با اسلام می‌باشند (اشعری، بی‌تألف، ص ۸۷). وی در «مقالات الاسلامیین»، ضمن بیان تمایز میان ایمان و اسلام، اسلام را شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام خوانده است (اشعری، بی‌تألف، ص ۲۹۳). اشاعره، برای اثبات این ادعای ابوالحسن، به آیاتی از «قرآن» استناد کرده‌اند که به تفاوت ایمان و اسلام اشاره دارد:

«اعراب گفتند که ایمان آورده‌ایم، بگو: ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم.» (حجرات / ۱۳)

«بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو: به اسلام آوردنتان منت نگذارید؛ بلکه خداوند بر شما منت گذاشت و شما را به ایمان هدایت فرمود، اگر راست می‌گویید.» (حجرات / ۱۷)

در آیات ذکر شده، ایمان حقیقی برتر از اسلام عنوان شده است. در روایات نیز به تمایز ایمان و اسلام اشاره شده است:

«ایمان آن است که به خدا و ملائکه او و کتب و رسولان او و روز قیامت ایمان داشته باشی؛ و اسلام آن است که شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و من رسول الله هستم و نماز بپا داری و زکات دهی و روزه ماه رمضان نگاه داری و حج بروی.» (باقلانی، بی‌تا، ص ۱۲۶)

بنابراین ایمان از نظر ابوالحسن اشعری، تصدیق است؛ و اسلام ترکیبی است از قول (شهادتین) و عمل.

۴. مقومات ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری

۴-۱. رابطه عمل با ایمان

از نظر ابوالحسن اشعری، ایمان چیزی جز تصدیق نیست و نمی‌توان معنای عمل را در آن داخل کرد. از نظر او، ایمان در لغت بر چیزی جز تصدیق دلالت نمی‌کند و از این رو، نمی‌توان در معنای اطاعت و انجام عمل، مفهوم ایمان و باور را گنجانند (اشعری،

۱۹۸۷، ص ۱۲۲). بنابراین وی عمل را از فروع ایمان و ثمره آن می‌دانست و با این وصف، قائل به زیادت و نقصان ایمان بود. او بر این باور بود که فاسق، از نظر ایمانش مؤمن و به سبب فسق و انجام کبیره، فاسق است. وی، در توجیه بیان خود نوشته است: اهل لغت اجماع کرده‌اند کسی که از وی ضربی صادر شود، او ضارب است و کسی که از وی قتلی صادر شود، او قاتل است و کسی که از وی کفری صادر شود، او کافر است و کسی که از وی فسقی صادر شود، او فاسق است و کسی که از وی تصدیقی صادر شود، او مصدق است و کسی که در وی ایمانی پیدا شد، او مؤمن است (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۲۲). شهرستانی نیز عمل به ارکان را، به عنوان فروع و نشانه‌های ایمان در نظر اشعری، یاد کرده است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۵؛ همو، ۱۹۳۴، ص ۴۷۲). این نکته، گویای اختلاف رأی اشعری با عقیده مشهور اهل سنت و جماعت است که هر چند گناه را موجب زوال ایمان نمی‌دانستند، عمل را از مراتب آن می‌شمردند. بنابراین ایمان به عقیده اهل سنت و جماعت، حقیقتی قابل زیادت و نقصان بود که نسبتی با چگونگی عمل داشت (اشعری، بی‌تالیف، ص ۲۹۳). با این‌که جز در بخش مربوط به عقاید اهل سنت و جماعت از «مقالات» اشعری، در آثار موجود وی سخنی در این باره نیامده، باید گفت آنچه از گرایش او به جدا شمردن عمل از ایمان حکایت می‌کند، ظاهراً با اعتقاد به نقصان پذیری ایمان سازگارتر است (انوری، ۱۳۷۹).

تفتازانی، برای تبیین بیشتر مقصود اشعری در زیادت و نقصان ایمان، به این آیات قرآن استناد کرده است:

«و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ایماناً.» (انفال / ۲)

«لizardوا ایماناً مع ایمانهم.» (فتح / ۴)

«و یزدد الذین آمنوا ایماناً.» (مدثر / ۳)

و نیز به این حدیث اشاره کرده است که ابن‌عمر از رسول خدا(ص) پرسید: آیا ایمان کم یا زیاد می‌شود؟ و ایشان فرمود: ایمان زیاد می‌شود تا این‌که صاحب خود را وارد بهشت نماید؛ و کم می‌شود تا این‌که صاحب خود را وارد آتش کند. تفتازانی در ادامه می‌گوید: مراد از زیادت، یا به حسب دوام و ثبات و اعداد است؛ و یا بحسب زیادت به

آنچه ایمان به آن واجب است که مراد، ثمرات و اشراق آن در قلب مؤمن است. در این صورت، ایمان به طاعات زیاد می‌شود و با معاصی کاهش می‌یابد (تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۲۱). شهرستانی نیز روایتی از رسول خدا(ص) را نقل کرده که می‌فرماید: اهل کبائر از امت من مورد شفاعت من واقع می‌شوند؛ و اگر مقدار اندکی از ایمان در قلب باشد، موجبات خروج از آتش را فراهم می‌کند. شهرستانی، با تبیین نظر اشعری بیان می‌کند که صاحبان کبیره، اگر بدون توبه از دنیا روند، یا خداوند آنان را می‌بخشد، و یا مورد شفاعت واقع می‌شوند، و یا آنان را به اندازه جرمشان عذاب می‌نماید و سپس آنان را وارد بهشت می‌کند. از این رو، جایز نیست که با کفار در آتش جاودان باشند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۵). اشعری بر این باور بود که در قیامت نیز فاسق و مرتکب کبیره، اگر بدون توبه از دنیا رود، حکمش به دست خداست؛ یا عذابش می‌کند و یا با شفاعت پیامبر(ص) بخشیده می‌شود؛ اما در آتش مخلد نمی‌ماند (موسی، ۱۳۶۱، ص ۲۶۵). در واقع می‌توان گفت: اصل همان تصدیق قلبی است و قول و عمل، از فروع ایمان می‌باشد؛ هر کس به وحدانیت خداوند اقرار کرد و قلباً به پیامبران و آنچه از جانب او آورده‌اند اعتراف کند، ایمانش صحیح می‌باشد و اگر با این حال از دنیا رود، از دایره ایمان خارج نبوده و مؤمنی نجات یافته است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۵).

۲-۴. رابطه اقرار و ایمان

اقرار در لغت، برگرفته از واژه «قرار» به معنای ثبات است؛ و در شرع، خبر دادن از حق دیگری و در مقابل انکار است. از شروط اصلی اقرار، عمل بر مبنای رضا و اختیار است (عجم، ۲۰۰۴، ج ۲، ص ۵۲؛ سجادی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۲). در حوزه ارتباط اقرار با ایمان، دست‌کم اقرار را باید دروازه ایمان دانست که نوعی اشعار به تمکن عقیده‌ای در دل و یا باوری در ذهن است؛ به این معنا که مؤمن، به زبان خود به عقیده‌ای اعتراف کرده و آن را باور دارد. حال پرسش این است که از نظر اشعری، اقرار چه جایگاهی در ایمان دارد؟ و آیا اساساً از منظر او، «اقرار» ایمان خوانده می‌شود؟ اشعری در پاسخ به این پرسش، به معنای ایمان - که همان تصدیق قلبی است - التفات دارد و اقرار به زبان را دلیلی بر تصدیق قلبی دانسته، آن را رکن نمی‌داند؛ بلکه از فروع ایمان معرفی کرده است (اشعری، ۱۳۷۹، ص ۴۷۱؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۳).

۳-۴. رابطه اختیار و ایمان

ابوالحسن اشعری، در حوزه اختیار افعال آدمی بر این باور است که تنها با خواست خداوند، اعمال انسان ضرورتاً تحقق می‌یابد؛ و برای این‌که این موضوع با اختیاری بودن ایمان منافات نداشته باشد، ناگزیر به نظریه کسب متوسل می‌شود (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۳۹). وی، کسب را واژه‌ای قرآنی (بقره/ ۸۱؛ نساء/ ۱۱ و ۱۲؛ طور/ ۲۱؛ مدثر/ ۳۸؛ روم/ ۴۱؛ ابراهیم/ ۵۱) دانسته و بر آن است تا اثبات نماید که فاعل حقیقی، جز خداوند نیست؛ یعنی نقش انسان، کسب کردن فعل است. خداوند افعال انسان را می‌آفریند و انسان، این افعال آفریده شده را کسب می‌نماید. از این رو، کسب نیز مخلوق خدا خواهد بود. وی در پاسخ به این پرسش که اگر کسب مخلوق خداست، پس چرا آن را به انسان نسبت می‌دهیم؟ می‌نویسد: ملاک مکتسب و کاسب بودن، محل کسب بودن است، نه ایجاد کسب؛ برای مثال، به چیزی که حرکت در آن حلول کرده، متحرک می‌گویند، نه به کسی که حرکت را ایجاد کرده است. در این‌جا نیز به انسان که محل کسب است، مکتسب می‌گویند (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۴۰؛ جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۱۴۵). بنابراین وقتی قرار است فعل اختیاری از انسان صادر شود، خداوند هم‌زمان آن فعل را همراه با قدرت حادث در انسان خلق می‌کند و انسان، فقط محل کسب می‌شود.

در این میان، اگر کسی اشکال کند که بنا بر نظریه کسب، انسان به کفر ملزم می‌شود؛ زیرا او در اعمال خود مجبور است و ارتکاب گناه برای او، از ناحیه خداوند رقم خورده است؟ اشعری پاسخ می‌دهد: انسان به هیچ وجه ملزم به کفر نبوده و محکوم به گناه کردن نیست، بلکه آزاد است که از احکام خدا اطاعت کند یا نکند؛ اما عمل را به ابتکار خود کسب می‌کند و هیچ کس او را ملزم نمی‌کند (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۷۴). و از طرفی، خداوند تصریح نکرده است که آفریننده کفر است (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۸۵).

همچنین در برابر این سؤال که چرا خداوند به کافران کمک نمی‌کند تا ایمان بیاورند؟ اشعری گفته است: خداوند توانایی چنین کاری را دارد ولی ملزم به آن نیست (اشعری، ۱۹۸۷، ص ۱۱۵).

اشعری، با تمام تلاش‌هایی که داشته، نتوانسته است سایه جبر را از افعال انسان بزدايد و آنچه از کلام او می‌توان دریافت، چیزی جز جبر نیست و انسان را در افعال خود مجبور محض می‌داند. به هر صورت، از دیدگاه او، ایمان از روی اختیار حاصل می‌شود.

۵. نقد دیدگاه ابوالحسن اشعری

در تحلیل دیدگاه ابوالحسن اشعری پیرامون مباحث مطروحه، نکاتی چند حائز اهمیت است. نخست در مبحث ایمان مقلد، ضروری است که تمایز بین اسلام و ایمان مشخص شود. اسلام، به معنای اقرار به شهادتین است و هر کس نیز از روی تقلید محض، به نیت مسلمان شدن، شهادتین را ادا نماید، مسلمان می‌شود؛ و به فرموده امام صادق(ع)، به وسیله اسلام، خون شخص حفظ شده و امانت او ادا می‌شود و زناشویی با او حلال می‌گردد؛ ولی ثواب در برابر ایمان است (کلینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۸: حرّانی، ۱۳۸۵، ص ۵۹۲). اقرار نیز نوعی اعتراف زبانی و ابراز شهادتین است که بدون عمل می‌باشد؛ در حالی که ایمان، استقرار حقیقت در قلب است. امام صادق(ع)، به روایت از سفیان بن سمط، در پاسخ مردی که از ایشان پرسید: میان اسلام و ایمان چه فرقی هست؟ فرمود: اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، یعنی شهادتین به این‌که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست و این‌که محمد(ص) بنده و رسول اوست. ایمان، معرفت به صورت ظاهری اسلام است؛ پس اگر کسی به آن‌ها اقرار کند و به این امر عارف نباشد، مسلمان است و گمراه (کلینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۹). لذا خداوند در قرآن می‌فرماید: اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم (حجرات/ ۱۴).

به نظر نگارندگان این مقاله، ایمان مبتنی بر تقلید، در حکم اسلام است؛ نه چنان‌که اشعری معتقد است که اگر کسی با تکیه بر گفتار دیگران به چیزی ایمان آورد، نه کافر است و نه مشرک، و او را مؤمن نمی‌خوانند؛ زیرا ایمان فاقد معرفت، عمل نیز به دنبال خود نخواهد داشت و چنین ایمانی، فاقد روح و تنها لقلقه زبان است که شخص را به مرز اسلام وارد می‌کند؛ او مسلمانی است که مؤمن نیست.

ثانیاً، در حوزه عمل و رابطه آن با ایمان، با بررسی گفتار اشعری که عمل را از فروع ایمان می‌دانست - یعنی عمل در تحقق ایمان نقش ندارد - و نیز معتقد بود که بدون دخالت عمل، ایمان کم و زیاد می‌شود، این پرسش پیش می‌آید که چه چیزی کم و زیاد بودن ایمان را رقم می‌زند؟ و اساساً چه چیزی جز عمل می‌تواند در کاهش و افزایش ایمان نقش ایفا کند؟ هر چند اشعری تلاش دارد نقصان و افزایش ایمان را

بدون دخالت عمل اثبات نماید؛ اما فخر رازی - که از تابعین اشعری است - تفاوت در ایمان‌ها را منوط به داخل کردن عمل در مفهوم ایمان دانسته است.

گفتنی است که آیات ذکر شده در این بحث، علی‌رغم نظر اشعریان، نه تنها عمل را از عرصه ایمان جدا نمی‌کند؛ بلکه بر خاستگاه طبیعی عمل صالح از ایمان اشاره می‌کنند؛ و به این نکته تأکید می‌ورزند که ایمان و عمل صالح، همچون دو بال‌اند که بدون یکدیگر، پرواز میسر نیست. اگر عمل صالح بدون ایمان از انسان سرزند، امری اتفاقی و بی‌بنیان خواهد بود. در «قرآن کریم»، به ویژه در آیات دو تا نه سوره مؤمنون، به نمادهای عملی ایمان چون فروتنی در نماز، پرهیز از لغو، پاک‌دامنی، امانت‌داری، وفای به عهد، و مواظبت بر نمازها اشاره شده است که بر ارتباط تنگاتنگ بین ایمان و عمل دلالت دارد. از این رو، به نظر می‌رسد که افزایش و کاهش ایمان، بدون دخالت دادن عمل میسر نیست. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: قوت ایمان در اثر مداومت در اطاعت، و ضعیف شدنش در اثر ارتکاب گناهان، چیزی نیست که کسی در آن تردید کند و همین اثر و ضعف آن کاشف از این است که مبدأ اثر، قوی و یا ضعیف بوده و خداوند متعال می‌فرماید: «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» (فاطر/ ۱۰) و نیز فرموده است: «ثم کان عاقبة الذین اسأوا السؤای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یتهزئون» (روم/ ۱۰) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۶۰).

در تحلیل دیدگاه‌های اشعری در حوزه اختیار و ارتباط آن با ایمان نیز با مراجعه به «قرآن کریم» و ملاحظه آیات آن، چنانی به دست می‌آید که مقوله ایمان، تماماً امری قلبی و منوط به انتخاب انسان است و انسان‌ها از سر اختیار، به خداوند ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند. از بارزترین آیات «قرآن»، که بر اختیاری بودن ایمان تصریح دارد، آیه ۲۹ از سوره کهف است که می‌فرماید:

«بگو دین حق همان است که از جانب پروردگار شما آمد. پس هر که می‌خواهد ایمان آورد؛ و هر کس می‌خواهد، کافر گردد.»

از این آیه، به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و کفر، دو امر اختیاری هستند و انسان، با انتخاب خود، سعادت یا شقاوت خود را رقم می‌زند. همچنین در آیه دیگری از «قرآن»، خداوند می‌فرماید:

«در دین، اجبار و اکراهی وجود ندارد؛ زیرا راه درست از بی‌راهه مشخص شده است. و هر کس به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به رشته محکم و استواری چنگ زده است.» (بقره / ۲۵۶)

با تحلیل و بررسی آیات «قرآن کریم» در باب رابطه اختیار و افعال ارادی انسان با ایمان، می‌توان گفت که دیدگاه ابوالحسن اشعری از دو جهت قابل نقد و بررسی است:

۱- او با طرح نظریه کسب، اختیار را به جمیع جهات از انسان سلب نموده و او را موجودی مجبور دانسته که فقط مجری افعال خدایی است. حال این پرسش پیش می‌آید که چگونه اشعری، انسان را ملزم به کفر نمی‌داند و برای او اختیار و آزادی اراده در پذیرش و یا عدم پذیرش فرمان الهی را قائل است؛ در حالی که آزادی و اختیار، با نظریه کسب منافات دارد؟

۲- نظریه کسب، تکلیف به ما لا یطاق را به دنبال دارد که ضمن منافات با «قرآن» (نک: بقره / ۲۸۶)، اختیار را از انسان سلب می‌کند؛ در حالی که خداوند، انسان را مختار آفریده است تا به اراده خود ایمان آورد یا کافر گردد (نک: کهف / ۲۹)؛ و بر اساس رفتار خود، استحقاق عقاب و پاداش خویش را رقم زند. بنابراین عقیده اشعری مبنی بر این که خداوند می‌تواند همه کافران را مؤمن کند ولی الزامی به آن ندارد، با مختار بودن انسان منافات دارد؛ و او را به ورطه جبر می‌کشاند.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که می‌توان از دیدگاه ابوالحسن اشعری نسبت به معنای ایمان دریافت، این است که اشعری، معنای لغوی ایمان را با استناد به نظر اهل لغت و آیه هفده سوره یوسف، به معنای تصدیق آورده است. چون او دلالت‌های شرعی الفاظ را از دلالت‌های عرفی آن جدا نمی‌داند، پس معتقد است که الفاظ موجود در «قرآن»، هر چند کاربردهای اصطلاحی دارند، اما همچنان معنای لغوی خود را حفظ می‌کنند. بنابراین او، ایمان را در اصطلاح، به همان معنای تصدیق دانسته و معتقد است که تصدیق، بر خلاف معنای علم و تصدیق منطقی می‌باشد؛ و آن را به معنای شهادت دادن به حقایقی چیزی می‌داند که مورد پذیرش شخص قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که با نوعی حالت

خضوع و تسلیم همراه باشد و انکار و سرپیچی نداشته باشد. به بیانی، او ایمان را عبارت از تسلیم شدن در مقابل امر معلوم می‌دانست.

از نظر اشعری، ایمان باید مبتنی بر دلیل باشد و در صحت ایمان، اعتقاد برهانی و مبتنی بر دلیل لازم است. او، اطلاق اسم مؤمن را بر کسانی که از روی تقلید ایمان آورده‌اند، روا ندانسته و از صحت ایمان مقلد، که خدا را با دلایل نمی‌شناسد، منع کرده است؛ زیرا وی معتقد بود که چنین شخصی، اولین واجب، یعنی معرفت به خدا را کسب نکرده است.

اشعری میان ایمان و اسلام تفاوت قائل شده و ایمان را صرف تصدیق دانسته که جایگاه آن در قلب است؛ اما اسلام ترکیبی است از قول و عمل، یعنی ابراز شهادتین به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام (ص) و نیز عمل با اعضاء و جوارح.

اما درباره آنچه در حوزه مقومات ایمان قابل تحلیل است، باید گفت که ابوالحسن اشعری، عمل به ارکان را از فروع ایمان می‌دانست و قائل به زیادت و نقصان ایمان بود. در نظر او، فاسق، از نظر ایمانش، مؤمن است و به سبب فسق و انجام کبیره، فاسق محسوب می‌شود. اشعری بر این باور بود که در قیامت نیز فاسق و مرتکب کبیره، اگر بدون توبه از دنیا رود، حکمش به دست خداست؛ یا عذابش می‌کند، و یا با شفاعت پیامبر (ص) بخشیده می‌شود؛ اما در آتش مخلد نمی‌ماند. از دیدگاه او، اقرار به زبان، دلیلی بر تصدیق قلبی است و از ارکان ایمان محسوب نمی‌گردد؛ بلکه از فروع ایمان است.

کتابنامه

قرآن کریم

اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (بی‌تألف)، *اصول اهل السنة و الجماعة (رسالة اهل الثغر)*، قاهره: المكتبة الازهرية للتراث.

همو (بی‌تألف)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق هلموت ریتز، بیروت: دار الاحیاء للتراث العربی، ج ۱.

همو (۱۳۷۹ق)، *الإبانه عن اصول الدیانة*، تحقیق فوقیة حسین محمود، قاهره: دار الانصار.
همو (۱۹۸۷م)، *اللمع فی الرد علی اهل الزيغ و البدع*، تحقیق عبدالعزیز عزالدین سیروان، بیروت: دار لبنان للطباعة و النشر.

- انواری، محمدجواد (۱۳۷۹ش)، «ابوالحسن اشعری»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۸۰ش)، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، تهران: انتشارات سروش.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب (بی تا)، *الانصاف فیما یجب اعتقاده ولا یجوز الجهل به*، بی جا: بی نا.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۸۹ش)، *تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام*، ترجمه حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ج ۱.
- بغدادی، عبدالقاهر (بی تا)، *اصول الدین*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- پورمحمدی، نعیمه؛ سعیدی مهر، محمد (۱۳۹۰ش)، «نظریه ایمان اشاعره»، معرفت کلامی، سال دوم، ش ۱.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر (۱۴۰۱ق)، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان: دار المعارف النعمانیة، ج ۵.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۲۵ق)، *شرح المواقف*، قم: انتشارات الشریف الرضی، ج ۸.
- جوینی، عبدالملک (۱۳۶۰ش)، *الشامل فی اصول الدین*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- حرانی، ابو محمد (۱۳۸۵ش)، *تحف العقول عن آل الرسول*، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم: انتشارات آل علی، چاپ پنجم.
- دوانی، جلال الدین محمد (۱۳۲۲ق)، *العقائد العزیدیة*، قاهره: المطبعة الخیریة.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار الاحیاء للتراث العربی، ج ۲.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۶۲ش)، *فرهنگ معارف اسلامی*، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ج ۱.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ق)، *الملل و النحل*، قم: انتشارات الشریف الرضی، ج ۱.
- همو (۱۹۳۴م)، *نهایة الاقدام فی علم الکلام*، به کوشش آلفرد گیوم، پاریس: بی نا.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱۸.
- عجم، رفیق (۲۰۰۴م)، *موسوعة مصطلحات ابن خلدون و الشریف علی محمد الجرجانی*، بیروت: مکتبة لبنان، ج ۲.
- کاکایی، قاسم؛ حقیقت، لاله (۱۳۸۷ش)، «ماهیت ایمان از دیدگاه محمد غزالی»، آینه معرفت، ش ۱۴.
- کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا)، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: بی نا، ج ۳.
- موسی، جلال محمد (۱۳۶۱ق)، *نشأة الاشعرية و تطورها*، بیروت: دار الکتب اللبنانی.